



گواهی قرآن بر کلام الله بودن آن

محمد مهدی رکنی یزدی

آفتاب آمد دلیل آفتاب
گر دلالت باید از وی رخ متاب

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۵/۲۰ . تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۶/۱۶

چکیده

مقاله در پاسخ به نظریه پردازی است که قرآن را در عین آن که کلام الله است کلام محمّد ﷺ می‌شمرد! نویسنده پس از ارائه نمونه‌ای از انتقادات اصلاح طلبانه علمای پیشین، از غیب که در قرآن ذکر شده و ایمان به آن ضرورت دارد و «وحی» که پدیده غیبی است یاد می‌کند، سپس فرود آمدن نخستین آیات را که با «بخوان» شروع می‌شود شرح داده نتیجه می‌گیرد گوینده این امر جز آفریدگار به وسیله جبرئیل، و گیرنده‌اش جز پیامبر اسلام نیست، در حالی که هیچ دخالت در پدید آمدن آن وحی نداشته است.

نویسنده در ۱۰ بند آیاتی دیگر را نقل می‌کند که همه دلالت بر طریقت داشتن پیامبر اکرم در تلقی وحی و ابلاغ آن است. تفاوت سبک کلام الله با حدیث نبوی و حدیث قدسی و آیاتی در نفی شاعری از رسول الله ﷺ که در ۲ بند بعدی آمده ادله‌ای روشن و متقن بر ابطال نظریه‌ای است که خواهی نخواهی کلام قدسی آسمانی را به رنگ زمینی و بشری درمی‌آورد.

کلید واژه‌ها: قرآن، وحی، پیامبر اکرم، کلام الله، غیب.

اختلاف آراء و عقاید در مسائل نظری و ماورای طبیعت از امور مسلم است که تاریخ علم و سیر افکار دانشمندان آن را نشان

می‌دهد. این تفاوت دیدگاه‌ها در اصول عقاید اسلامی و حتی شیعی دیده می‌شود، که اگر زاویه دید درست و نگاه اصلاح طلبانه

باشد مایه استحکام مبانی اعتقادی و تهذیب باورها می‌گردد.

نمونه بارز این‌گونه برخورد عقاید و اصلاح طلبی، تصحیح الاعتقاد از محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید (م. ۴۱۳)، متکلم و مفتی و مدافع حریم تشیع است که در انتقاد از کتاب اعتقادات محدث بزرگوار محمد بن علی قمی معروف به صدوق (م. ۳۸۱) نوشته است. می‌دانیم هر دو از قله‌های بلند حدیث و فقه و رئیس مذهب شیعه در زمان خود بوده‌اند، اما از دو مکتب علمی قم و بغداد.

شیخ صدوق فقیه و محدث متبحر و صاحب تألیفات متعدد که از آن‌هاست کتاب حدیثی من لا یحضره الفقیه، و شیخ مفید متکلم خردگرا و مدافع مذهب شیعه امامیه در بغداد است. نگاهی گذرا به تصحیح اعتقادات الإمامیه^۱ نشانگر این واقعیت است که او در آنچه صدوق به عنوان اعتقاد اظهار داشته نظری دیگر دارد یا به تصحیح آن عقیده با استدلال عقلی یا قرآنی پرداخته است.^۲ از آن زمان - یعنی سده پنجم هجری - تاکنون عالمی به آن دو اعتراض نکرده، زیرا هر یک در آگاهی به تفسیر آیات و احادیث استادی متبحر و در اصول و فروع دین علامه بودند، و حد و مرز عقاید اسلامی را نیک

می‌دانستند و حرمت احکام و قرآن را پاس می‌داشتند.

مقصود از نمونه مذکور این است که نقادی و بحث و فحص در اصول اعتقادی خدمت فرهنگی شایسته‌ای است که بین مذاهب اسلامی مخصوصاً در مذهب شیعه از دیرباز میان دانشمندان معمول بوده و به تصحیح یا تکمیل باورها کمک می‌کرده، و از سوی دیگر پاسخ شبهات هم داده می‌شده و مایه روشننگری افکار و راه‌نمایی فریب‌خوردگان می‌شده است.

از جمله مباحث اعتقادی که درباره آن از سده‌های اولیه هجری سخن به میان آمده موضوع «وحی» است، که نوعی ارتباط رسولان الهی با ذات متعال آفریدگار می‌باشد. چگونگی ارتباط انسانی - که از بُعد جسمی بشری مساند دیگران است - با

۱- نام دیگر کتاب تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد است

که علامه سید هبة الدین شهرستانی ذکر کرده. رک: تصحیح اعتقادات الإمامیه، الشیخ المفید، المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید، ۱۳۷۱، مؤسسه الامام الصادق، قم، مقدمه، ص ۲۳

۲- برای آگاهی از نمونه بحث‌های شیخ مفید درباره کیفیت نزول وحی رک: مأخذ پیش‌گفته، ص ۱۲۰-۱۲۲.

فراسوی جهان و جهان ناپیدا طبعاً مسئله‌ای دشوار است، و برای خاک‌نشینان محبوس در زمین و زمان، با حواس محدود برای شناخت عالم شهود ممکن نیست، و بسا که به توجیهاتی بعید یا انکار بینجامد.

سال گذشته مصاحبه‌ای درباره چگونگی وحی و کلام الله با روزنامه کارگزاران (زیر عنوان «کلام محمد، اعجاز محمد») انجام گرفت و پرسش‌هایی را به وجود آورد. برای رفع ابهام و پاسخ شبهاتی که طبعاً انتشار یافته بود نویسنده پس از اطلاع بر آن شد در حد دانش اندک خود به تحلیل و نقد موضوع پرداخت. البته روی سخن در این نوشتار نه با شخص خاص بلکه با نظریه‌ای خاص است که پیشینه‌ای دراز دارد، اما در عصر ماده‌گرایی حاضر - به ویژه بعد از بیداری مسلمین - با شدت و وسعت بیشتر القاء می‌شود، و برای بشری جلوه دادن کلام الله نظریه‌ها و آرای فریبنده‌ای اظهار می‌شود که بایسته است بررسی و نقادی شود.

نخست باید از دو اصطلاح قرآنی «غیب» و «شهود» سخن گفت. قرآن مجید در ابتدای سوره بقره هدف کلی خود و مخاطبانش را چنین معرفی می‌کند: کتابی که در آن شکی نیست، هدایت برای متقین است، کسانی که ایمان به غیب آورده‌اند. نخستین وصف این

ره‌یافتگان این است که تنها به جهان پیدا و عالم محسوس و مشهود باور ندارند، بلکه با به کار انداختن عقل فطری و اندک تأمل و تفکر به جهان ناپیدا و پشت پرده ظاهر هم عقیده مند می‌شوند؛ و این باور است که انسان بی‌دین و دیندار را متمایز می‌کند. آری نخستین باور، گرویش به «غیب» است که باور به خدا، فرشتگان، قانون‌مندی جهان و پاداش بردن انسان از اعمالش، و روز رستاخیز و حیات ابدی و نادیدنی‌های دیگر مانند روح و وحی را دربر می‌گیرد. پس آن که درباره مبدأ حکیم و علیم شک دارد و ظاهریین است نه ژرف‌نگر، باورش به «وحی» که پدیده‌ای غیبی، استثنایی و مخصوص پیام‌آوران الهی است ممکن نیست، و نباید برای «خردپسند کردن» آن به توجیهاتی تکلف‌آمیز پرداخت، یا نظری داد که بر خلاف خود وحی باشد.

قرآن مجید شیوه فرود آمدنش بر پیامبر

۱. هر چند دانشمندان قرآن‌پژوه و غیرت‌مند برای حفظ مبانی اسلامی به پاسخ شبهات اقدام کرده بودند، اما چون هر کدام در محدوده‌ای خاص و مخاطبانی ویژه بوده، مانع از این نیست که دیگران هم در حد بضاعت خود به تحلیل و تحقیق در آن‌باره بپردازند، با اعتراف به این که فضل تقدّم و تقدّم فضل از آنان است.

اسلام را «وحی» نامیده که با معنی لغوی آن سازگار است. وحی در لغت اشاره سریع^۱ و سخن پنهان است، و در قرآن از بیغام خداوند به فرشتگان^۲، و الهام غریزی حیوانات^۳ و هدایت تکوینی موجودات و قوانین جاری در جهان^۴ (تسخیر)، در دل افکندن مطلبی به غیر پیامبران مانند الهام به مادر موسی^۵، و بالأخره سخن گفتن با پیامبران و رسولان همه به «وحی» تعبیر شده، که در مورد اخیر به سه صورت انجام می‌گرفته و در سوره شوری - آیه ۵۱ - بدان تصریح شده: ﴿وَمَا كَانَ لِنَشْرِ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُوسِّلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِأُذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

توصیف پایانی آیه از مبدأ وحی به «بلندمرتبه سنجیده‌کار» قابل تأمل است و می‌فهماند که برای برقرار کردن ارتباط با خالق متعال و هدایت آدمیزادگان راهی که با حکمت و سنجیده کار کردن می‌سازد فقط وحی است که به سه روش انجام می‌گیرد: پوشیده سخن گفتن بدون واسطه‌ای، از پشت پرده غیبت سخن گفتن همانند تکلم با حضرت موسی عليه السلام، یا فرشته‌ای را به رسالت فرستادن تا به اذنش سخن خدا را بر پیامبر بخواند و او فرا گیرد و برای مردم بازگو کند. وحی بر پیامبر اکرم ما بیشتر از راه اخیر انجام

می‌گرفته که در قرآن به آن تصریح شده: ﴿وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (الشعراء / ۱۹۲-۱۹۵) نیز می‌خوانیم: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾ (النجم / ۴-۵).

بنابراین قرآن کریم فرستاده پروردگار جهانیان است که به صورت وحی^۶ توسط فرشته‌ی امین و قوی بر قلب رسول مکرم خدا نازل شده تا مردم را هشدار دهد و آگاهی بخشد و از عقاید باطل خرافی و ظلم و خیانت بیم دهد. قرآن به این واقعیت گویاست، و مبدأ وحی و جبرئیل واسطه را و گیرنده پیام وحی را آشکارا نشان می‌دهد و

- ۱- راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق محمد سید گیلانی، المكتبة المرتضویه، طهران، وحی.
- ۲- ﴿وَإِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ﴾ (الأنفال / ۱۲).
- ۳- ﴿وَإِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ...﴾ (النحل / ۶۸).
- ۴- ﴿وَإِذْ يُوحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أُنزِلْنَ﴾ (فصلت / ۱۲). در این موارد وحی همان هدایت تکوینی است. اما در مورد انسان هدایت تشریحی است که به وسیله انبیا به آدمیزادگان ابلاغ می‌شود.
- ۵- ﴿وَإِذْ حَسِبْنَا إِلَىٰ لِقَاءِ رَبِّنَا أَنَّهُ لَيُرْسِلُنَا سَحَابًا مِّنْ سَمَاءٍ مُّسْتَوِيَةٍ وَأَنزِلُوهَا فِي سَفْحِ الْأَنْبَاءِ مُدْنِدَةً مِّنْ سَمَاءٍ مُّسْتَوِيَةٍ وَأَنزِلُوهَا فِي سَفْحِ الْأَنْبَاءِ مُدْنِدَةً مِّنْ سَمَاءٍ مُّسْتَوِيَةٍ﴾ (القصص / ۷).
- ۶- برای آگاهی بیشتر درباره نفاوت وحی و الهام و کاربرد هر کدام رک: دکتر محمود رامیار، تاریخ قرآن، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۴۵-۱۴۷.

به تعلیم گرفتن پیامبر اکرم از «شدید القوی» تصریح می‌کند. با وجود این اظهار نظر کرده‌اند که:

«آن محمد که فاعل و قابل وحی است بشری است مؤید و مطهر و لذا «از کوزه همان بیرون تراود که در اوست...»

«پیامبر اسلام در فرآیند وحی موضوعیت دارد نه طریقت، و «بشری» است که قرآن بر او «نازل» و از او جاری شده است... دو قید «نزل» و «بشریت» در عمیق‌ترین لایه‌های وحی حضور دارند و بدون توجه به این دو صفت مهم نمی‌توان از وحی تفسیری خردپسند عرضه کرد... نمی‌گویم خدا سخن نمی‌گوید، می‌گویم برای این که خدا سخن بگوید راهش این است که پیامبری سخن بگوید و سخنش سخن خدا شمرده شود.»

سبب از این تمثیل و توجیه نتیجه می‌گیرند: «چنین است که معنای بی‌صورت از خدا و صورت از محمد است. ذم از خدا و نسی از محمد، آب از خدا و کوزه از محمد است...»^۱

اینک پاسخ‌هایی که به نظر رسیده با استناد به خود قرآن و استفاده از ادله‌ای که در آن کتاب قدسی آمده:

۱- برای آنکه عقیده ما درباره «وحی» و کیفیت تلقی حضرت محمد ﷺ با متن کتاب خدا موافق باشد به جای هر تصور و نظریه‌ای چگونگی نزول نخستین آیات را بررسی می‌کنیم تا تردیدی بر جا نماند: به

گزارش قرآن پژوهان سلف و خلف^۲ و روایت رسیده از اهل بیت پیامبر با پنج آیه نخستین سوره علق و وحی آغاز شده: در شبی از شب‌های ماه رمضان که پیامبر اکرم ﷺ در غار حرا به سر می‌برد، جبریل امین فرود آمد و از حضرت خواست نوشته‌ای را که بر دیبایی بود بخواند. پاسخ دادند: ما انا بقاری: من نمی‌توانم بخوانم. جبریل دوباره گفت: بخوان و همان پاسخ را شنید. برای مرتبه سوم که حضرت را وادار به خواندن کرد پرسیدند چه بخوانم؟ پیک آفریدگار گفت: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إقرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.

بدین‌گونه شبی مبارک به صبح روشن هدایت انجامید و فصلی نوین در تاریخ تمدن بشری گشوده شد.

از ظاهر این آیات چه می‌فهمیم؟ خطاب به ابلاغ‌کننده قرآن حضرت محمد ﷺ است

۱- گزیده از: مجله تخصصی کلام اسلامی، بهار ۱۳۸۷.

سال ۱۷، شماره ۶۵، ۳۸ و ۳۹.

۲- برای ملاحظه آرای گوناگون مفسران و قرآن‌پژوهان در باب اولین سوره‌ای که نازل شده رک: سید علی الموسوی الذاری، نصوص فی علوم القرآن، باشراف استاد محمد واعظزاده الخراسانی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ج ۲، ص ۲۲۰ و ۲۲۳.

که: بخوان به نام پروردگارت که آفریننده است، و انسان را از خون بسته - و بهتر بگویم - از موجود ذره‌بینی آفرید! از جمله مطالبی که این آیات بیّنات می‌رساند این است که مخاطب خوانا نبوده و به او مکرر امر شده «بخوان».

به نظر نویسنده، نه تنها فصیح بلکه صحیح نیست که کسی به خود چنین امری کند! آن هم در نخستین ارتباط و حیانی که وی را برای امری بس مهم برمی‌انگیزاند و آغاز بعثت اوست.

مجدد خطاب «إقرَأ» به او می‌شود. همو که گفته بود «ما انا بقاری» او که امی بود و نانویسنده.

در خطاب اول قدرت آفرینش خداوند را یادآور شد، و در خطاب دوم بزرگ‌ترین نعمت بعد از هستی بخشیدن به آدمیزاد را که تعلیم و تعلم و تحریر و تدریس است متذکر می‌شود و فرهنگ اسلام را پی می‌ریزد.

اینک می‌پرسم: آیا معانی این آیات الهی است و الفاظش نبوی؟

این برگشت از ظاهر و عرف عادی گفتار چه دلیل موجهی دارد؟ جز تمثیل محو شدن شخصیت پیامبر در ذات الوهیت که در نتیجه آنچه او می‌گوید همان است که وحی‌کننده گفته یعنی پیامبر سخن بگوید و سخنش

سخن خدا شمرده شود! آیا این توجیه و توضیح وحی قرآنی با آیات فراوانی که مخاطب مستقیماً شخص حضرت محمد ﷺ است، و گاه عتاب‌های مهرآمیزی هم دارد در تناقض نیست؟

۲- بدون پیش‌داوری در آیات زیر تأمل می‌کنیم تا گوینده الفاظ را بیابیم:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ (التحریم / ۱)؛ «ای پیامبر! چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را خدا برای تو حلال کرده حرام می‌کنی؟»

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ﴾ (التوبة / ۴۳)؛ «خدا تو را بخشید، چرا پیش از آن که راستگویان و دروغگویان را شناسی به آنها اجازه دادی؟ (خوب بود صبر می‌کردی تا هر دو گروه خود را نشان دهند).»^۱

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ

۱- «علق» غیر از معنی شناخته شده آن یعنی «خون، خون غلیظ»، در معنی اش نوشته‌اند: «ذوبینه سودا، شبه الذود نکون بالما، تعلق بالشارب منه فتمض الدم» (أقرب الموارد، سعید الخوری الشرنوبی اللبانی)؛ یعنی کرمک رالو شکل.

۲- ترجمه آیه از آیه‌الله ناصر مکارم شیرازی است.

أَنْ تَخْشِيَهُ...» (الأحزاب / ۳۷)؛ «و آن‌گاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی می‌گفتی: همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار. و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود ننهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی، با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی...»^۱

سه آیه مذکور به عنوان نمونه از آیات کلام الله برگزیده شد که عتاب مهرآمیز فرستنده وحی را به رسول محبوبش دربر دارد، و به هیچ توجیه نمی‌توان در پدید آوردنش برای مخاطب سهمی قائل شد.

همچنین آیه‌ای در قرآن مجید هست که مسی فرماید: سرگذشت اقوام پیشین و پیامبران‌شان از خبرهای غیبی است که تو - ای رسول ما - و قومت از آن‌ها بی‌خبر بودید؛ مانند: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوْحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾ (هود/۴۹)؛ «این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو...»

سیاق سخن و سبک‌گفتار آشکار می‌فهماند که گوینده معنی و لفظ هر دو خدای وحی‌کننده است و بس و با بعضی توجیهاات عارفانه نمی‌توان - حداقل در مورد

قرآن - کلام محمد را همان کلام الله دانست؛ زیرا بافت سخن آن را بر نمی‌تابد.

۳- از ویژگی‌های رسول خدا ﷺ که در سیره حضرت می‌بینیم علاقه شدیدی است که به مسلمان شدن بزرگان قریش داشتند؛ زیرا علاوه بر خویشاوندی - که ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ حکم می‌کند - با مسلمانی آنان، یاران و قبیله‌شان هم تبعیت می‌کردند و دین خدا زودتر پیشرفت می‌کرد. کافران از این واقعیت خبر داشتند؛ از این رو برای فریب دادن پیامبر اکرم پیشنهادهای گوناگون می‌کردند. از جمله پیشنهادی است که به مناسبت نزول آیات ۷۳-۷۵ سوره اسراء در مجمع البیان آمده است که: گفتند به خدایان ما دشنام مده و خردمندان ما را سفیه مشمار و بندگان و فرومایگان را - که بوی ناخوش دارند - از گرد خود دور کن تا با تو بنشینیم و سخنت را بشنویم.^۲ رسول خدا ﷺ به اسلام آوردن آنان دل بست، ولی آیات سوره اسراء نازل شد و از نیرنگشان

۱- ترجمه آیه - مانند بسیاری از آیات بعدی - از محمد مهدی فولادوند است. برای تفسیر و شأن نزول آیه به تفسیرها رجوع شود.

۲- به نقل از السید محمد حسین الطباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۷۷. شأن نزول‌های دیگر هم گفته شده. رک: روض الجنان، ج ۱۲، ص ۲۶۱.

پرده برداشت، و این است ترجمه آن‌ها: «نزدیک بود آن‌ها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت تو را به دوستی خود برگزینند. (۷۳) و اگر ما تو را ثابت‌قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو عصمت مصون از انحراف نبود) نزدیک بود اندکی به آنان تمایل کنی (۷۴) اگر چنین می‌کردی ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا و دو برابر (مجازات آن‌ها) را بعد از مرگ به تو می‌چشانیدیم. سپس در برابر ما یاوری برای خود نمی‌یافتی (۷۵)».

در خبر است از سرور کائنات و مَفخر موجودات که: «چون این آیت آمد رسول ﷺ دعا کرد و گفت: «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ»؛ بارخدا یا مرا با من مگذار یک چشم زخم»^۱. آری چنین است اثر ایمان و یقین و عبودیت حق تعالی، و آن است ابتهال و دعای حضرت به درگاه حق تعالی.

باری، پیام آن آیات چیست؟ هشداری از آفریدگار رحیم و علیم به حییب خود، هشداری تند و تکان‌دهنده به صورت شرطی، که اگر تو چنان می‌کردی ما چنین می‌کردیم. و خدا بهتر می‌دانست پیامبری را که برای اعلام توحید و محو شرک برانگیخته هیچ‌گاه تمایل به مشرکان پیدا نمی‌کند، و این

خطاب و عتاب بیشتر تذکار و هشدار است برای ما مسلمانان، از عالم و عامی، فرزانه و معمولی، که به سخن افراد دیوسیرت بیمار دل نبنسیم، و برای دل‌خوشی مصاحبه‌کنندگان از حق و حقیقت منحرف نشویم.

در توجیه این‌گونه آیات حدیثی از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که مفادش این است که خطاب‌ها مطابق این مَثَل است: اِيَّاكَ اَعْنِي وَ اَسْمَعِي يَا جَارَهٗ^۲. هر چند مخاطب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی مقصود امت پیامبر است.^۳

بر سر موضوع اصلی رفته می‌پرسیم: این آیات شبیه تجربه شعری است؟ معنی آن خیال‌انگیز و الفاظش شاعرانه است؟ اگر گوینده عبارت‌ها پیامبر باشد معنی آیه راست خواهد بود یا دروغ و مخاطب کیست؟

۱- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، حسین ابن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری، به کوشش و تصحیح محمد جعفر باحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ج ۱۲، ص ۲۶۳.

۲- در فارسی گوییم: به در می‌گویم دیوار تو بشنو.

۳- المیزان، ج ۱۳، ص ۱۷۸. قبول این توجیه خللی به نتیجه اصلی بحث وارد نمی‌کند.

۴- از آیاتی که آشکارا می‌رساند نه تنها گوینده معنی و امر و نهی آنها، بلکه همه الفاظ و عبارت‌های قرآن هم از مصدر وحی است که بیک امین الهی به آن حضرت فرود آورده، آیاتی است که با کلمه «قُل» آغاز می‌شود. مراجعه به *المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم* نشان می‌دهد که این فعل امر ۳۳۲ بار در سراسر قرآن آمده که از آنهاست «چهار قُل» در چهار سوره پایانی کتاب خدا. آیا خردپذیر است که گوینده این «قُل» غیر از خداوند و صاحب سخن باشد؟ آیا می‌توان این فرض را پذیرفت که عقل کل و ختم رُسل خود آیات را انشاء کرده باشد و در عین حال هنگام تلاوت برای مردم سخن را با «قُل / بگو» شروع کند؛ اصلاً این‌گونه سخن گفتن صحیح است تا چه رسد به فصیح و بلیغ؟

این‌که سخن آن ولی اعظم خدا سخن خداست یک ادعاست؛ زیرا آن‌گاه قرآن سخن خداست که الفاظ و جمله‌بندی آن هم همه از او باشد، و گیرنده وحی در تنظیم و تعبیر معانی آن دخالت نداشته باشد، یعنی طریقت داشته باشد نه موضوعیت، که در غیر این صورت وحی ناب و خالص الهی نخواهد بود. آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُوا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»

(النساء/ ۸۲) به ما چه می‌آموزد. پیامبر اعظم ما بالآخره مصداق «غیرالله» است، در این صورت اگر تصرفی جز گرفتن و ابلاغ داشته باشد باید در قرآن اختلاف باشد. آیا تدبیر و ژرف‌اندیشی در قرآن در این باره به ما چه می‌آموزد؟

چگونه می‌توان برای پیامبر گرامی اسلام در نزول و پدید آمدن قرآن موضوعیت قائل شد، در حالی که به صراحت می‌فرماید: «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَّائِ نَفْسِي» و اینک ترجمه تمام آیه که در جواب اعتراض‌های جاهلانه کافران است: «و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود آنان که به دیدار ما امید ندارند می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن. بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.» (یونس/ ۱۵).

خدایا ما نیز از عذاب آن روز بزرگ و زمان ارزیابی نیت‌ها و اندیشه‌هایماناکییم و به ذیل پیامبر رحمت تو در آویخته، سعادت ابدی را می‌طلبیم.

۵- می‌دانیم قرآن به صریح آیاتی چند به بسی‌مانندی خود و ناتوانی جن و انس از آوردن مثلش تحدی کرده و هم‌اورد طلبیده.

بخشی از این مزیت و خصوصیت بسیار مهم به بُعد لفظی یعنی سبک بیان و شیوه ادای معانی برمی‌گردد، که از آن به فصاحت و بلاغت تعبیر کرده‌اند. به بیان دیگر ساده‌ترین کار انسان که سخن گفتن باشد به صورتی تقلیدناپذیر درآمده و معجزه سخن رخ داده. یعنی ساختاری از سخن فاخر و هنری که در طول پانزده قرن در میدان تحدی بی‌معارض و مبارز بر جا مانده است.

دریغ که بعضی برای خردپسند کردن وحی! و بشری نمودن امری روحانی و غیبی، ناخواسته یا ندانسته اعجاز بیانی و ادبی کلام خدا را با آن نظریات از بین می‌برند: و یکی از استوارترین ادله صحت و حقیقت قرآن را سست می‌نمایند. بخشی از آن نظریه این است که:

«نمی‌گویم خدا سخن نمی‌گوید، می‌گویم برای این‌که خدا سخن بگوید راهش این است که پیامبری سخن بگوید و سخنش سخن خدا شمرده شود.»

و نتیجه می‌گیرند:

«چنین است که معنای بی‌صورت از خدا و صورت از محمد است. دم از خدا و نی از محمد...»

نویسنده گوید: معقول و معمول این است که سخن هر کس به خود او نسبت داده شود، بنابراین اگر خدا بخواهد سخن بگوید راهش

این است که سخنش را به پیام‌آورش بگوید و او بعد از تلقی و دریافت، عین سخن را بازگو کند بی‌کاهش یا افزایش.

وجدان و حقیقت را داور قرار دهیم تا راه مستقیم را از کج‌راهه باز شناسیم.

آیاتی از سوره قیامت (۱۶-۱۹) می‌تواند روشنگر مورد اختلاف باشد، که آیا پیامبر اکرم معنای بی‌صورت را صورت لفظی می‌داده یا معنی با الفاظ به وی وحی می‌شده و او تلاوت می‌کرده: «زیانت را به خاطر عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده. چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست. پس هرگاه آن را خواندیم از خواندن آن پیروی کن. سپس بیان (و توضیح) آن (نیز) بر عهده ماست.»

علامه طباطبایی - رحمة الله علیه - در تفسیر آن آیات هوشمندانه نوشته‌اند: سیاق

۱- «معجزه سخن» تعبیری است از نویسنده درباره اعجاز قرآن مجید. برای تفصیل مطلب رک: محمد مهدی رکنی یردی. آشنایی با علوم قرآنی، سازمان سمت و بنیاد پژوهش‌های اسلامی، تهران، ۱۳۷۹، فصل ۱۰.

۲- المیزان، ج ۲، ص ۱۰۹. مفسران قدیم چون عبدالله بن عباس و سعید بن جبیر سبب زبان جنابان پیامبر را از ولع بر قرائت قرآن گفته‌اند. رک: روض الجنان، ج ۲، ص ۵۳.

این آیات چهارگانه که در بین آیات مربوط به قیامت آمده عبارات معترضه‌ای است که متضمن ادبی الهی است و نبی اکرم صلی الله علیه و آله مکلف به اجرای آن هنگام تلقی وحی می‌باشد، و باید زبانش را حرکت ندهد، بلکه گوش دهد تا وحی تمام شود. این آیات همان معنی را می‌گوید که در آیه ۱۱۴ سوره طه آمده: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾؛ «نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود».

گواه ما از آیات نقل شده توجه دادن خواننده به کیفیت فراگیری و تلاوت - یا شتاب در تلاوت - قرآن توسط پیامبر معظم است، که همه حاکی از خواندن متن قرآن فرود آمده، یا آنچه فرود خواهد آمد می‌باشد نه معانی آیات.

۶- تاریخ اسلام و دانش حدیث به ما گزارش می‌دهد که از پیامبر اکرم احادیث فراوان و خطبه‌ای چند نقل شده، که در صحاح اهل سنت و مجامع حدیث شیعه آمده است. با مرور به آن‌ها می‌یابیم سبک و شیوه بیان آن «بنده مؤید و مطهر» با سبک و سیاق آیات قرآن از زمین تا آسمان متفاوت است، و با همه فصاحت و بلاغتی که دارد و درونمایه‌اش از کلام الله است، اما شیوه بیان آن‌ها با قرآن آشکارا فرق دارد.

از این روشن‌تر در اختلاف سخن خدا با محمد مصطفی صلی الله علیه و آله احادیث قدسی است که به تعریف میر سید شریف جرجانی سخنی است که معنی آن از جانب خدای تعالی است و با الهام یا در خواب به رسولش خبر داده، و حضرت به عبارت خود آن‌ها را بیان کرده. پس قرآن از حدیث قدسی برتر است؛ زیرا لفظ قرآن هم از جانب خداوند نازل شده است.^۱

تشخیص معاصران پیامبر از مسلمان و کافر هم این بود که قرآن سخنی نوباوه است؛ زیرا نه شیهه سجع کاهنان است و نه مانند شعر شاعران و نه سخن معمول خود حضرت، درماندند که آن را به چه مانند کنند، گفتند سحر است چون شنندگان را بسیار تحت تأثیر قرار می‌دهد، قرآن اشاره به عبارت آن کافر^۲ گوید: ﴿فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ

۱- سید شریف جرجانی، التعریفات، دارالکتب العلمیة، ۱۳۰۶.

۲- بنا بر آنچه راجع به شأن نزول آیات ۱۸ به بعد سوره مدثر نوشته‌اند، اشاره به سخن ولید مَعْبَره دارد که ببری سخن‌شناس و از بزرگان قریش بود و تحت تأثیر کلام الله فرار گرفت؛ اما متکبرانه نپذیرفت و گفت: سحر است که شنونده را جذب می‌کند. رک: رشید الدین میدی، کشف الأسرار و عذة الأبرار، ج ۱۰، ص ۲۸۳-۲۸۵.

يُؤْتُوهُ﴾ (المدثر/۲۴)؛ «پس گفت این (قرآن) جز سحری که [به برخی] آموخته‌اند نیست.» مقصود این است که نگاه ادبی و سبک سخن و گواهی سخن‌شناسان از عصر نزول تاکنون، همه این واقعیت را بیان می‌کند که باید بین «وَحْيٍ مَثَلًا» یعنی قرآن با «وَحْيٍ مَرُوءِيٍّ» از پیغمبر تفاوت قائل شد.

می‌دانیم آیات قرآن هم بر عربی بودن خود تأکید دارد. پس آنچه وحی شده از گونه سخن - نه معانی و مفاهیم - و آن هم سخن عربی که از خدای تعالی است نه رسول او می‌باشد. از این قبیل آیات است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف/۲)؛ «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید».

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ (الشوری/۷)؛ «و بدین‌گونه قرآن عربی به سوی تو وحی کردیم».

توجه داریم که قرآن یعنی کلام الله وحی شده نه معانی آن.

۷- از جمله قرآن‌پژوهان دانشمند محمد عبدالعظیم زرقانی است که کتابش *مناهل العرفان* حاوی تمام موضوعات مربوط به قرآن است. او درباره نزول قرآن به بسط کلام پرداخته؛ زیرا آن را مهم‌ترین مباحث علوم قرآنی شمرده است، که اساس ایمان به قرآن

و تصدیق نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و حقایق اسلام است.

وی پس از بحث درباره نزول قرآن می‌گوید: بعضی گمان می‌کنند که جبریل معانی قرآن را بر پیامبر نازل می‌کرده و حضرت آن‌ها را به لغت عربی تعبیر می‌کرده. و بعضی لفظ قرآن را از جبریل می‌دانند که معانی را فقط خداوند به او وحی می‌کرده. سپس جواب می‌دهد: هر دو این پندارها باطل و گناه است و با صریح کتاب و سنت و اجماع مسلمین در تضاد است. در این صورت چگونه قرآن معجزه است، در حالی که لفظ از محمد صلی الله علیه و آله یا جبریل باشد؟ به علاوه چگونه صحیح است که قرآن را به خدای متعال نسبت دهیم، در صورتی که لفظ آن از او نباشد؟ و حال آن که قرآن می‌گوید: ﴿وَأَنْ خَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اشْتِجَارَكَ فَأَجْرَهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلغَهُ مَأْمَنَةً﴾ (التوبة/۶) [بدیهی است که کلام الله شامل لفظ و معنی هر دو است].

حق این است که دخالت جبریل در این قرآن غیر از حکایت برای رسول و وحی بر او نیست، همچنان که برای رسول در این قرآن جز فراگرفتن و حفظ کردن و حکایت و تبلیغ و بیان و تفسیرش نمی‌باشد. این واقعیت را در خود قرآن می‌یابیم؛ مانند این آیه: ﴿وَأَنَّكَ

لَسْتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿النحل/۶﴾؛ «و حَقّاً تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می کنی»^۱.

جلال الدین سیوطی (م. ۹۲۱ق.) در الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ آنچه را بر پیامبر اکرم نازل می شد چنین تقسیم بندی کرده که: معانی و الفاظ قرآن از خدای تعالی، معانی از خدا و الفاظ از رسول خدا ﷺ، معانی از خداوند و الفاظ از جبرئیل باشد، و دو صورت اخیر را مردود می شمرد؛ زیرا بر خلاف آیاتی از قرآن و نیز اعجاز قرآن است^۲. مقصود از آنچه گفتیم این است که قرآن پژوهان قدیم و جدید هم درباره این موضوع با استناد به آیات قرآن اظهار نظر کرده اند، و عقیده شان همان است که ما گفتیم.

۸- از خصوصیات مهم قرآن کریم - که کمتر به آن توجه می شود - این است که تهمت ها و بدگویی های کافران را نسبت به خودش و آورنده اش - یعنی پیامبر اسلام - بی پروا نقل می نماید و پاسخی خردپسند و ادب آموز می دهد، و به این گونه قبل از هر کس به دفاع از اصالت و وحیانی بودن خود می پردازد.

اهمیت نقل این دروغ ها و افتراها در این است که می فهماند آفریدگار دانا و توانایی

قرآن را فرو فرستاده که منطقی قوی و سخنی حق دارد و در جواب در نمی ماند، چنان که خود گوید: ﴿بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَكْبِتُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾ (الأنبياء/۱۸)؛ «بلکه ما حق را بر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد، و این گونه باطل نابود می شود، اما وای بر شما از توصیفی که (درباره خدا و هدف آفرینش) می کنید».

به علاوه از لحاظ تاریخی نقل آن یاوه گویی ها این فایده را دارد که طرز تفکر دشمنان پیامبر و کتابش را و انواع اعتراض های ممکن را ارائه می دهد، که اگر ذکر نشده بود ما به این تفصیل و درستی از آن ها و جوابش با خبر نمی شدیم. به بیان دیگر در فضای فرهنگی - اجتماعی آن زمان قرار می گیریم. به عنوان مثال اکنون می دانیم که گفته اند:

«آنچه محمد ﷺ آورده وحی نیست، بلکه خواب هایی آشفته است. اصلاً آن را به دروغ به خدا بسته، نه بلکه او یک شاعر

۱- الرُّرْقَانِي. مناهل العرفان، به نقل از: السيد علی الموسوی الدارابی، نصوص فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۴۶

۲- همان، ج ۱، ص ۲۱۱.

است (اگر راست می گوید) باید معجزه ای برای ما بیاورد، همان گونه که پیامبران پیشین (با معجزات) فرستاده شدند» (الأنبياء/۵). در آیات بعد به پاسخ آنان می پردازد و می گوید: «به انبیای گذشته هم وحی می کردیم، اگر نمی دانید از آگاهان (اهل کتاب) بپرسید. آنان را جسدی که غذا نخورند (مانند فرشتگان) قرار ندادیم و عمر جاودان هم نداشتند. به وعده ای که به آنان داده بودیم وفا کردیم و اسراف کاران را هلاک نمودیم. این کتابی که نازل کردیم وسیله تذکر و بیداری شما در آن است، أَفَلَا تَعْقِلُونَ، چرا عقل خود را به کار نمی اندازید؟» (الأنبياء/۷-۱۰).

مثال دیگر از تهمت ها و جوابش: ﴿وَلَقَدْ تَعَلَّمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (النحل/۱۰۳)؛ «و نیک می دانیم که آنان می گویند: جز این نیست که بشری به او آموزش می دهد. [چنین نیست زیرا] زبان کسی که این نسبت را به او می دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است.» یعنی بدیهی است که شخصی که عرب زبان نیست نمی تواند مانند قرآن عربی را - که سخنوران از آوردن به مثل سوره ای از آن عاجزاند - به پیامبر عرب فصیح تعلیم دهد. ملاحظه می کنیم در آیه

نقطه انکاء و استدلال بر «لسان عربی» است که قرآن به آن نازل شده و تعلیم بشری نیست.

نتیجه دیگر بحث این است که شبهات و ایرادها زاده زمان ما و نوآوری نیست، هر چند با تعبیرهای وام گرفته از غرب و ادبیات جدید مطرح شود.

۹- فترت وحی در تاریخ زندگانی پیامبر اکرم اسلام ﷺ حوادثی روی داده که پس از پانزده قرن برای ما که می خوانیم، با همه شک و تردیدی که ممکن است در آن ها بکنیم، یا نقل را همراه با مبالغه یا اغراض خاص بشماریم، و بعد از همه احتیاط هایی که در نقد اسناد تاریخی باید کرد، باز رویداد به گونه ای است که خود حادثه درستی اش را تأیید می کند، مخصوصاً که در قدیم ترین سندها هم نقل شده است.

از این گونه رویدادها فترت وحی است که در تفسیرها به مناسبت آیات ۲۳ و ۲۴ سوره کهف نقل شده است و آن انقطاع موقت وحی بر رسول ﷺ است، و اینک شرح آن: «سران کفار از دانشمندان یهود چند سؤال امتحانی دشوار خواستند تا حضرت را بیازمایند. آنان هم سه پرسش تاریخی غامض طرح کردند:

۱- جوانمردانی که در زمان های پیشین بودند و بر پادشاهشان خروج کردند، سپس

پنهان شدند و خوابیدند، بگو: چه قدر خوابیدند و شمارشان چه قدر بود؟ داستانشان چیست؟

۲- دانشمندی که حضرت موسی علیه السلام مأمور شد از پیروی کند و آموزش گیرد که بود؟ داستانش چیست؟

۳- گروهی که مغرب و مشرق را پیمودند و به سد یا جوج و مأجوج رسیدند چه کسانی بودند و سرگذشت آنان چیست؟

یهودیان نجران پاسخها را که از تورات می دانستند به کافران املا کردند و گفتند اگر مطابق اینها جواب داد او راستگو است و اگر جز این بود وی را صادق و پیامبر ندانید.^۱ ابوالفتح رازی اصل رویداد را که جواب پیامبر است چنین نقل می کند:

«رسول صلی الله علیه و آله گفت فردا خبر دهم شما را و نگفت ان شاء الله. جبریل بر دگر روز نیامد، تا چند روز بر آمد جبریل نیامد. و ایشان پیغامبر را صلی الله علیه و آله طعن می زدند... [تا] جبریل آمد و قصه ایشان با رسول گفت... آن گاه رسول را ادب آموخت و آنچه مندوب^۲ الیه است گفت: مگو که من فردا کاری کنم الا آن گاه که بگویی ان شاء الله.»^۳

هر چند نیامدن جبریل - بیک محبوب - برای حبیب خدا در چند روز فترت وحی دشوار بود و با انکار و هوجوی گری کفار قریش و یهود توأم شد، ولی به این حادثه

می توانیم استدلال کنیم که «وحی» جوشش ذهنی آن حضرت یا ساخته زبان و تعبیرش نیست و همچنین در جلب جبریل دخالتی نداشته است.^۴

نمونه ای دیگر از انتظار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای آمدن وحی به جهت پاسخ به مخالفان در کتاب سیرت رسول الله می بینیم:

«نصاری نجران پرسیدند بدر حضرت عیسی صلی الله علیه و آله کیست و چگونه ممکن است او بی بدر متولد شده باشد؟» «سید صلی الله علیه و آله در این سؤال ساعتی خاموش شد و هیچ جواب ایشان نداد. در حال حیرت صلی الله علیه و آله آمد و رد سخن ایشان و جواب نصاری و تنزیه ذات و صفات خود را و تصدیق قول پیغمبر صلی الله علیه و آله هشناد آیت از اول سورت آل عمران فرو فرستاد، و جواب سؤال ایشان در آخر آیتها بیان کرد. قوله تعالی: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ جُنْدِ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ

۱- رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۷۸. مرحوم علامه طباطبایی سبب نزول آیات را با حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام که در تفسیر قمی آمده نقل می کند.

۲- نذب: در عرف شرع کاری که فاعلش مستحق مدح و ثواب باشد، اما بر تارکش گناه و عقابی نباشد. مندوب: مستحب

۳- روض الجنان، ج ۱۲، ص ۳۳۷ (با تلخیص).

۴- در خبر است که چون جبریل آمد پیامبر اکرم به وی گفت: دیر آمدی، پاسخ داد: ما نمی توانیم جز به ادن الله نازل شویم. سپس آیات جوابیه را خواند. (المیزان، ج ۱۳، ص ۲۷۹).

خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ *
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكْفُرْنَ مِنْ
الْمُتَشَكِّينَ * (آل عمران ۵۹-۶۰)؛^۱ «در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است که او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت «باش»، پس وجود یافت.»

کوتاه سخن آن که وحی قرآن ارتباط روحانی ویژه ای است بین ذاتی متعالی که آمر است و هادی، با مخاطبی که با وجود بیشترین تقرب و محبوبیت، مأمور است و مجبور به رساندن وحی بدون حق تصرف در آن، بر خلاف احادیث قدسی یا احادیث و خطبه های نبوی.

اگر رسول مکرم به سببی در ابلاغ وحی تأخیر کند، قرآن مجید با تأکید به رساندن آن امر می کند، چنان که در آیه تبلیغ می بینیم که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغْ مَا نَزَّلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (المائدة/۶۷)؛ «ای پیامبر: آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، که اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد. آری! خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.»

توجه به شأن نزول آیه که در غدیر خم و حجة الوداع سال دهم هجری بوده، معنی آن را بیشتر روشن می کند، که از پیامبر اکرم با تأکید خواسته شده ولایت و وصایت

علی علیه السلام را بی پروای از مخالفان برساند و گرنه رسالتش را انجام نداده است.

دانشمندان نیک می دانند جمله شرطی «وإن لم تفعل فما بلغت رسالته» چه بار تکلیف سنگینی بر دوش رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت و حضرت به بهترین صورت آن را برداشت.

توجه داریم که این خطاب و گاه عتاب با مقامات معنوی و روحانی حبیب خدا «و مسند رفیع قرب و ولایت» آن حضرت منافات ندارد، بلکه معرفت حاصل از آن مقامات است که او را پذیرا و شنایسته این گونه مخاطبات می کند^۲، که هر چه از دوست می رسد نیکوست.

۱۰- از جمله تهمت های ناروا که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت می دادند شاعر بودن است، که امروز نیز به صورت تلطیف شده و ادیبانه ای گفته می شود و این است عین آن سخن:

«برای درک بدیده ناآشنای وحی می توانیم از بدیده آشنای شاعری - و به طور کلی خلایق

۱- رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی. سیرت رسول الله، تصحیح دکتر اصغر مهدوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۵۱۰.

۲- اشاره به جملاتی از مصاحبه است که توصیه می کنند «اولیای حق را از حق جدا شمارند و...» که پاسخ آن فرصتی دیگر می طلبد.

هنری - مدد جویم و آن را بهتر فهم کنیم، این فقط در مقام تصور است... امروز مفهوم شعر به منزله یک خلاقیت متعالی هنری بسیار متفاوت است با آنچه در ذهن امثال ابوجهل و ابولهب می‌گذشت، و استفاده از نماد هنر برای تفریب معنای وحی، نه چیزی از قدر قرآن می‌کاهد و نه بر قدر ابولهب می‌افزاید...»

اگر به مضمون و مفاد سخن مذکور توجه کنیم در پس تعبیرهای زیبا و فریبا چیزی جز همانندی و همسانی وحی بر پیامبر با الهام به شاعر نمی‌بینیم، و اصل سخن بر سر همین مطلب است که مبدأ وحی غیر از مبدأ شعر که احساس شاعر است می‌باشد، و شایستگی پیامبر خدا برای قبول وحی مانند استعداد شاعر و ذوق هنری او نیست.

توضیحات زیرین روشنگر مقصود است: ۱-۱۰. «تصور» مذکور و نظر داده شده بدون دلیل است و تعییری نو از خرافه عرب‌های جاهلی است که عقیده داشتند هر شاعر یک جنی همزاد و همراه خود دارد که معانی را به او تلقین می‌کند به نام «تابعه». گاه شعرا در مقام مفاخرت به شاعران دیگر تابعه خود را توان‌تر از تابعه رقیب می‌شمردند.

مقصود از مشابهت و تقریب معنی شعر با وحی این است که پیامبر هم آموزش دهنده‌ای غیر از فرشته وحی دارد یا وحی نفسی و جوشش ذهن اوست؟ چگونه می‌توان بین دو پدیده در اصل مباین و جدا از

هم تقریب یا تشابه قائل شد؟

۱۰-۲. می‌دانیم شعر سخنی است خیال‌انگیز یا خیال‌آمیز (مخیّل)، موزون و آهنگین و قافیه‌دار. اگر خیال‌انگیز نباشد «نظم» است، مانند الفیه ابن مالک. در هر حال شعر چه در اصطلاح قدیم آن و چه در معنی جدید عنصر اصلی اش «خیال» است که با تشبیه و استعاره و مبالغه همراه است. آیا وحیی که به پیامبر ما شده و اثرش قرآن کریم است «خیال‌آمیز» است یا همه حکمت و معرفت؟

واقع این است که تفاوت درونمایه شعر - حتی در هنرمندانه‌ترین شکل آن - با وحی، تفاوت سخن زمینی و بشری است با سخن الهی، و این دو سخن فرق ماهوی و ذاتی دارند، پس شبیه دانستن آن دو به یکدیگر منطقی و درست نیست.

۱۰-۳. اگر شعر را به معنی امروزی آن یعنی خلاقیت متعالی هنری هم بپذیریم، بی‌شک هنری است که با داشتن قریحه و ذوق شاعری و مطالعه دیوان شاعران و ممارست می‌توان آن را کسب کرد و شعر سرود. اما بنا بر گواهی تاریخ زندگی انبیا - به ویژه خاتم آنان - و آیات قرآن و اجماع دین باوران، نبوت مقامی اکتسابی نیست، بلکه افاضه الهی و افزون‌بخشی است، که استعداد و آمادگی روحی و معنوی اش را آفریدگار

می‌دهد و همراه با معجزه است تا دلیل صدق دعوت پیامبر باشد. آیات در باب این گزینش صریح است مانند: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران/۳۳) می‌بینیم آفریدگار حکیم نامبردگان در آیه را بر جهانیان برگزید، و البته «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (الأنعام/۱۲۴)، و بر این مبناست که از القاب پیامبر ما «مصطفی» است.

بنابر آنچه گفتیم شاعر - قدیم یا جدید - که احساسات و افکار و آرمان‌های خود را به صورت هنرمندانه اظهار می‌کند و هنرش آموختنی و تجربه کردنی است، با پیامبر که برگزیده خداست و رسالتش مانند خود وحی آموختنی و تجربه کردنی نیست قابل مقایسه و مشابهت نیستند. از این رو بر این باوریم که تعبیر «تجربه وحی» که مانند «تجربه شعر» گفته می‌شود صحیح نیست؛ زیرا «وحی» پدیده‌ای غیبی و آن سری است، در حالی که شعر و دیگر هنرها - مثلاً سخنوری - پدیده‌ای این جهانی و محسوس و قابل تجربه است.

۱۱- آیاتی از قرآن مجید آشکارا نسبت شعرسرایی را به پیامبر اکرم ﷺ رد می‌کند. به این دلیل هیچ مسلمانی با هیچ توجیه و تأویل نمی‌تواند کلام الله را که از زبان رسول خدا می‌شود همانند شعر بدانند، یا

جوششی از باطن حضرت شمرد. مثالی از این گونه آیات: «وَمَا عَلَّمْنَا الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» (یس/۶۹). آنچه در این آیه بیشتر در خور تأمل است تعلیل شعر نیاموختن به حضرت است؛ زیرا شایسته و خردمندانه نیست چنان شخصیتی بی‌مانند که برای رهنمود دادن و آگاهی بخشیدن به آدمیان آمده، سخنی مخیّل و موزون همراه با مبالغه و اغراق (که ویژگی شعر است) بگوید.

مثال دیگر آیات سورة الحاقة (۳۸-۴۳) می‌باشد که خداوند به آنچه می‌بینیم و نمی‌بینیم سوگند یاد می‌کند که: قرآن قطعاً گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است، و سخن شاعر یا کاهن نیست، بلکه پیام فرودآمده‌ای از سوی پروردگار جهان است بر پیام‌آورش. آیات بعد از آن در انکار شدید هر گونه تهمت و دروغگویی پیامبر امین یا خیانت در رساندن پیغام خداست آن هم با تعییری شگرف:

«اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم. و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد.» حال که او پیام‌رسانی امین است بدانید: «در حقیقت [قرآن] تذکری برای پرهیزگاران است.»

بنابر آیات ذکر شده و نمونه‌های بسیار

دیگر، می‌بایم که هدف و غرض وحی و شعر، خاستگاه و منشأ آن دو، تأثیرش بر خواننده، زبان و بافت آن دو همگی جدا از یکدیگر است و اصولاً کارکردی متفاوت دارند و همانند نمی‌باشند.

۱۲- مصاحبه‌کننده، زیرکانه سخن را به گونه‌ای ادا می‌کند که فتنه‌انگیزان و ژاژخایان غرض خود را در آن می‌یابند و مردم عادی به شک و شبهه می‌افتند. پس گزیری نیست که بعضی جملات آن مصاحبه تحلیل گردد تا موارد مبهم روشن شود. گفته است:

«خدایی که موحدان راستین می‌شناسند در برون و درون پیامبر به یک اندازه حاضر است، و چه فرقی می‌کند که بگوییم وحی خدا از بیرون است او می‌رسد یا از درون و جبرئیل از بیرون فرا می‌رسد یا از درون؟ مگر خدا بیرون پیامبر است و مگر پیامبر دور از خداست؟»

در این گفته نخست بر قرب پیامبر اکرم به حق تعالی و به حضور خدا [با احاطه علمی و قیومیت] در درون و بیرون حضرت به یک اندازه تکیه شده. این عقیده از باورهای هر مسلمان است و منکری ندارد. اما این که فرق نمی‌کند وحی خدا از بیرون به پیامبر برسد یا از درون، اگر مراد آن باشد که بالآخره وحی الهی توسط فرشته‌امین به حضرت نازل می‌شده سخن درست و مطابق قرآن است، اما رسیدن وحی از درون چه معنی می‌دهد و

مقصود چیست؟ اگر غرض وحی نفسی یا خودجوشی از پیامبر اعظم خدا ﷺ باشد، البته درست نیست و آیات و ادله‌ای که تاکنون نقل شد آن را رد می‌کند. تالی فاسد این نظریه را گوینده بهتر می‌داند که در واقع نسبت کذب دادن به آن وجود امین و صادق مصدق است؛ زیرا در این صورت افکار خود را وحی پنداشته و به خدا نسبت داده، و این همان افترا بی استیجاب است که کافران بر زبان می‌آوردند و در قرآن نقل شده. اگر گویند این جا مقام وحدت است و تفاوتی نمی‌کند به خدا یا پیامبر نسبت دهیم. گوییم اولاً تفاوت این دو نسبت آشکار است یعنی یا خداوند گفته یا پیامبرش و دو گوینده متفاوت دارد. ثانیاً چرا خداوند خود این نکته مهم را نگفته و آیاتی که انزال یا تنزیل کلام الله را می‌رساند خلاف این ادعاست. اما آن جا که انتساب یک کار به خدا یا پیامبرش تفاوت ندارد در قرآن ذکر شده، و آن آیه ۱۷ سوره انفال است، که مربوط به پیروزی شگفت‌آور سپاه اندک و کم تجهیزات اسلام بر عده و عده فراوان لشکر کفر در جنگ بدر است، که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّ تَتَلَوْهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾؛ «این شما نبودید که آن‌ها را کشتید، بلکه خداوند آن‌ها را کشت، و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آن‌ها) انداختی، بلکه خدا انداخت.»

می‌بینیم پروردگار سنگ‌پاشی پیامبر را به صورت کافران که سبب نابینایی و هزیمت آنان شد به خود نسبت می‌دهد.

شگفتی نویسنده در این است که چرا به جای نسبت دادن وحی به خدای تعالی آن‌گونه که نص کلام ربّانی بی‌توجیه و تأویل به آن گویاست، آن گوینده محترم و ازگونه وحی را به گیرنده وحی نسبت می‌دهد، و این عدول از ظاهر آیات و اجماع مسلمین را به این جهت که «اولیای خدا چنان به خدا نزدیک و در او فانی اند که کلامشان عین کلام خدا است» توجیه می‌نماید. نمی‌دانم پی آمد این‌گونه سخن گفتن - بی دلیل عقلی یا قرآنی - در پیشگاه قرآن و نازل‌کننده آن چیست؟

در پایان به سخن آغازین بازگشته گوییم: شناخت وحی ویژه انبیاست و از مقوله «غیب» است که باید بدان ایمان داشت؛ زیرا مانند سایر احوال و تجارب روحی که مستقیماً دریافت می‌شود قابل انتقال به دیگران نیست. پس نباید برای رازدایی از آنچه در دسترس ما نیست به توجیه و تأویل آیات پرداخت یا اصول مسلم اسلامی را نادیده گرفت، یا مقامات روحانی پیامبر

اعظم را دلیل گرفت که بگوییم «هر چه می‌گفت هم کلام انسانی او بود هم کلام وحیانی خدا و این دو از هم جدا نبود.» که در آن نوعی تناقض است.

مگر نه آن است که شناخت ما از پدیده‌ها به شناسایی آثار آن‌ها وابسته است. آن وحی غیبی که بر پیامبر اکرم ما نازل شده نیز آثارش قابل شناسایی و دریافت است، و آن کلماتی نورانی است که بر قلب پاک محمدی ﷺ تأیید و بازتابش آیات بیّنات قرآن است، و ما با تلاوت و تدبیر در آن می‌توانیم خود را در وزشگاه نسیم عطرآگینش قرار دهیم.

در این گلگشت مینوی است که می‌بینیم آیات قرآن نه اندیشه نابغه‌ای بزرگ است و نه گفته ولی اعظم خدا که غرق در سبحات جلال است، بلکه وحی آسمانی است و «کلام الله»، که به هنری‌ترین شیوه بیان شده است و تقلیدناپذیر بر جا مانده، و خود در معرفی‌اش گوید: ﴿وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ «و در حقیقت ما برای آنان کتابی آوردیم که آن را از روی دانش، روشن و شیواش ساخته‌ایم، و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی است.»